کلام الملوک ملوک الکلام

لله الحمد والمنة که درین ایام فرخنده فرجام نضارت انضمام کلام بلاغت نظام فصاحت التیام یعنی رقعات پندآمیز موعظت خیز خزینهٔ آئین خسروی گنجینهٔ خوش تدبیری المسمی

رقعات عالمگیری

ایمارک نمبر ۱۶۹

محرره ۱۶ رجب سنه ۱۳۰۵

ریختهٔ کلک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان زبدهٔ دودمان گورکان نامی فرزندان امیر تیمور صاحبقران مؤید اعجاز طرازی جهان پناه حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

در مطبع منشی نولکشور کانپور باهتمام بهگون دیال انچارج طبع گردید

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے اوسکے معائنہ وملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُن مین بعض کتب انشاء فارسی واُردو وغیرہ درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشات فارسی

انشاے بہار عجم - بالتزام الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہین آئی مصنفہ مولوی امانت علی۔

انشاے خلیفہ - مع اشعار کار آمد خطوط نویسی مشہور انشاء درسی از خلیفہ شاہ محمد قنوجی۔

انشاے تمیز مصنفہ منشی کالی رای تخلص تمیز۔

انشاے مادھورام - مصنفہ منشی مادھو رام۔

انشاے منیر خط نستعلیق مصنفہ میر صافی منیر لاہوری

ایضاً بخط شکست

انشاے بہار ہند - رقعات بعبارت عاری مسیح تصنیف عبد العزیز آردی۔

انشاے جامی - مصنفہ ملا عبد الرحمن جامی۔

انشاے طاہر وحید - از منشی مرزا طاہر وحید۔

انشاے فائق - مصنفہ مولوی محمد فائق۔

انشاے دولت رام - مصنفہ منشی دولت رام۔

انشاے گلزار عجم - مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی

انشاے مفید - مصنفہ منشی لچھمی رام پنڈت۔

انشاے دلاویز - تلازم شطرنج مین مصنفہ مولوی عزیز آردی

انشاے عجیب - اسمین رقعات ہین سواے لفظ فارسی کے لفظ عربی نہین ہے مصنفہ منشی محمد جعفر۔

ظہیر الانشا - مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین۔

انشاے صفیر بلبل - مع صحت نامہ یہ بڑے مرتبہ کی انشاء رنگین عبارت کی ہے مصنفہ مولوی عبد اللہ خان علوی خرجوی جنکا پایہ نثر نگاری مین مرتبہ قدماہی۔

انشاے دلکشا - جلی قلم مصنفہ منشی فتح چند۔

انشاے بے نقاط - سب رقعے صنعت مسقوط النقاط مین ہین تصنیف منشی کامتا پرشاد۔

انشاے لطیف - اسم با مسمی ہے تصنیف منشی ہیرالال ہی باید شنید یہ نسخہ بھی بمصداق قل ما دل غایت درجہ سودمند اور حاوی انداز و پند ہے۔

رقعات عزیزی - مصنفہ جناب مولوی عبد العزیز صاحب آردی

به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع مزین مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست و سپاس الٰهی ستائش جهان پناهی که حلقهٔ بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال برآرای مهر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم بادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر بادشاه هندوستان ست انار الله برهانه همین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از بادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر ست و در بعض سلطان محمد اعظم شاه بهادر بادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب سلطان محمد اعظم شاه بهادر ست و برادر نامهربان عبارت ست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زادهٔ عزیز و فرزند زاده بهادر اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر همین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام و آن فدوی از اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب

امیر الامرا سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتها غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ
اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصرت جنگ و میر بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان
صفوی و میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات
موسوم باشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه ۱ همین بر خلافت فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلیحضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و
خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مراد بخش با نصوب
فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد
و بانشانگی اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و زر ضایع
ازینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند ✦ این فانی
را آرزو باقی ست تدبیرش غیر ازینکه نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته باین سمت
بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفتید تا باین مهم چه سد ظاهر آکار شما
عارف بخود بر عارفست این نمود بی بود خود آفتاب سر کوه است بدست آمد چه دنیا و چه شما فکر خود کنید که
درینجا بجشمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رقعه ۲ فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض بعضی ظاهر شد که امسال نوروز بطور اهل
ایران بتکلف کرده اند بالفضل آلهی عقائد خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهر آن
عرب که خود را سید میگویانید ع بدنام کننده نکونامی چند ✦ تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز
از اعیاد مجوس ست و باعتقاد کفار هنوز روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدا تاریخ من بعد بالفعل نباید و چنین جهالت
بالفعل گرایید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو ✦ از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله ربی من کل ذنب
و اتوب الیه رقعه ۳ همین بو سلطنت بر افغانستان چار مین کنظاهر السیاست در مدار در عرضداشتی که نوشته بودند

احتصار یعنی مختصر کرنا
کم کرنا لفظ و معنا کا ۱۲
اشارہ ہے اپنے والد کی طرف ۱۲
جمع اہل کی ۱۲
بیای مجهول ۱۲
جمع ہے عقیدے کی ۱۲
کرد میہ ۱۲
جگہ شروع کرنیکی ۱۲
له نگاه و پرکھ ۱۲ ... بدخشان و خراسان ... ہرات ... ملک ... ولایت ... ۱۲
له نبیره یعنی پوتا ... آنحضرت ... ۱۲
نوروز نام کا پہلا دن ... برج حمل میں آتا ہے ۱۲

بمطالعه در آمد بیشی مراتب غم و بزرگ امکان ندارد و طرفه تر اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر پرداخته اند از کجا یافتند
بهر حال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است + و بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر عنایت کرده خواهد شد رقعه ۴
مهین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت اسپاه می نمایند و نوکران بیش موجب نگاه میدارند ظاهرا قصد
عندهار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد و اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که درین ولا کرده اند موجب آن معلوم نشد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندوی مشیر را از نوکری برطرف فرمایند ع از ماست همه فساد باقی
رقعه ۵ مهین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام بادشاه زادگی
با امرا اینچنین سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بلکه اوصاف
اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشارهٔ برادر نامهربان
حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا زیانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر
انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارها دست بسته بزور بازو و این موضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را
رنجیده خاطر کردید هیچ سپاهی جگردار همه کاره را که یکه و عمده شما می آمد شکسته دل نمودید فردا گر صد هزار
لعل و گهر میدهید چه سود + دل را شکسته نه که گوهر شکسته مضی ما مضی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح
کار مفیدتر است بیت نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر + که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر + بیشتر هر چه رضا
والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم
شد که چیره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر دیوانی نشینند سن شریف چهل و شش نازم باین ریش
و فش رقعه ۷ مهین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان او حواله
شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم در بسر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا
از همه رخص میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالف نکنند و مجوز کشت و خون خلق

که بندگان خدا بند نشوند انچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شده نیست ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت
خلق ادرکه ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ - فرزند عالیجاه اسپ ابلق رهوار که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سوای
آن خیلی خوشم و یاد از غمخوار بهای پدر پیر از آن فرزند جوان بخت میدهد از کمال تخطط بخوش خرام موسوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه
ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرساله آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه
ڈالی انبه آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام آنبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند رو دار تکلیف پدر پیر چرا می شوند بهر حال سدهارس و رسبابلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه مزه کهچڑی بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با
نمیرسد میخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روزیکه بیایند و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم
روزگارے که یارے برخورد از وصل یارے بیت هوس از سرم یکسر برفت سیاهی ز مو رفت و
از رو نرفت رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوب آمده کار دوش ترقی روز بروز دارد
حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم منیتی و تنبیه جاتان فرزند زاده
بهادر بحال خواهد ماند فرمان بهادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگهه کچهواهه همراه خود دارد و توپخانه
وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آرزوی نبرد دیده راه راست
باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلیحضرت مغفور موده که تنسکار کار
بیکار انست انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بد ست که الدنیا مزرعة الآخرة
واقعشده خود دید و بنفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه برآمده بابتشار توفیق وضو کرده

ف قبولی بیا معروف ایک
قسم ہے کھانے کی کہ چاول و چنے ملا کر مثل
کھچڑی کے پکاتے ہیں ۱۲ نفائس اللغات
ك ترتیب پانا پرورش کرنا ۱۲ ك
یعنی ملاقات کرے ۱۲ ك دنیا کھیتی ہے
آخرت کی ۱۲ ك نفس فاسے سفض کے
سکون سے یعنی جان اور تن اور خون ۱۲ م
ك نفیس قیمتی چیز اور پسندیدہ اور عمدہ
ك از تشار [illegible] ۱۲

باوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن جهانگهری
دیوان عام میفرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران جزو کل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل
خدمات و حقائق حسن تعهدات و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض
رسانیده دامن امید هر کدام را بانجاح مرام پرداخته دلگیری دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد
اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند
و دران مقام بخشیان عظام احوال غیر سرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند
و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فرخوار هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگفتند
تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بود من بعد برغبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد
متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق نوشجان فرموده و جزاکل
و شرب وظیفه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و
بیکسان و بیماران بودند و بسیارے را از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس میداشتند استفسار نموده
در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی روز
از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر و اوراد به لب
و تسبیح در دست در اسبیح آمده می نشستند دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب
ملکی و مالی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانیده و چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین
وقت بخشی دیوان تن نو سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور
تمام تفتیش احوال حسب و نسب هر فرد و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم
میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوت کده خاص تشریف میبردند و در آنجا

لہ اوراد ورد کی جمع ہر روز ایک وقت معین میں پڑھا کرتے ہیں ۱۲ سہ می پرداختند مشغول ہوتے تھے ۱۲ سہ فضلا فاضل کی جمع فضل سے بزرگی والا ۱۲ سہ نواختہ نواختن سے مہربانی کرنا ۱۲ ھ دیوان عام وہ مکان جہاں ہر ایک شخص کے جانے کی پروانگی عام ہو ۱۲ ۔ بار یانا کسی کے پاس جانے کی اجازت حاصل ہونا اور لغوی معنی رخصت اور اجازت ۱۲ سہ مجرا سلام کے معنی میں مستعمل ہے ۱۲ سہ دلگیری کسی کی کرنا یعنی دل کو بہلانا ۱۲

لہ دیوان خاص وہ مکان ... ۱۲ ... تفتیش ... ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲

مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان حاضر میشدند
اندرون پردهٔ نسوان و بیرون ذکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف و اعلیٰ احوال اسلاف و بزرگان و پادشاهان
و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانه روزی خود را
باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدر در حق آن فرزند قلبیست لهذا
در نوشتن و اطلاع دادن هر چه خوب باشد بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم در نوشت آنچه باید
بر زبان قلم دادیم معاف دارند رقعهٔ ۱۳ - فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالیٰ و سلم ظاهراً در سواری خیلی جلد
و تند میروند چنانچه سید سالیان برادر ایشان از پا در افتاده و زندگی را جواب داد و بدیدی تقی بحضور بحفظ طریق
سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جان است
رقعهٔ ۱۴ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالیٰ و سلم حسن بیگ و پیران کار چکله کوڑا برعایت خاطر آن فضل
اجمل معزول نشده رعایا آنجا واویلا دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داد روز
دادی هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام او شما می نویسند چه اعمال حق دانسته یا جوال سفنه آنجا و آن
والا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعهٔ ۱۵ - فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفیٰ قلی بیگ
دیوان خاص آن فرزند کارها بجز و بهی سر انجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب خانی اگر نوشته شده و آمده
آدم خوب مثل طالبست بعنقش است بیت آنچه بر جستیم و کم دیدیم و بسیار و نیست + نیست جز انسان در زمین
عالم که بسیار و نیست + روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیر دست بدعا برداشته
بود و یکی از بندها گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت
و امانت در خلقت انسانی جبلی ست بهر که حق تعالیٰ کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آقا نیز در خلقی
هست که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال دارد تا ضرور یات عالم التعلق خلل انداز اعتقاد
او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعهٔ ۱۶ - فرزند عالیجاه برای انضر جنگ التماس ما هی مراتب که داده اند اگر چه

ضابطه نیست که کمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست ما فبر آمده و پاس خاطر
آن فرزند علاوهٔ آن امداد دادیم از همان ماهی مراتبها که از انجا آورده یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که
مافوق مرتبه دوست بجا آرد رقعهٔ ۱۷- فرزند عالیجاه میرخان متصدی محال احصهٔ سپاه آنفرزند پرگنه
سکرارا واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است از نیجا
گوشت واستخوان آنچه بود برابر قیمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده
از همانجا بدهد رقعهٔ ۱۸- فرزند سعادتوام محمد اعظم حفظ الله تعالی وسلم از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید
که بهار سنگهه گوبر یاطن که از کمال نخوت وپندار مایهٔ شور وفساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست
ملوک چند بیشه دست وپای آنفرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل
حال بیت ای عدو آن بان حسانت شوم + اینچه احسان ست تو بانت شوم + فی الحقیقت ظهور این نتیجه
فیض تربیت آنفرزند ست که نوکران آن دلداده میر گرم کارهای عمده بادشاهی میکنند این قسم تحیهٔ تهنیت خالی
از زبان نباید ما لا امروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آنفرزند مرحمت نمودیم چون این هندو همان قتل
راست آورده که گویا انجشک مردانه باز رانده اورا بمنصب پانصدی ذات وصد سوار وخطاب رائی
وخلعت وشمشیر واسپ سربلند بخشیدیم آنفرزند هم رعایتی درخور که موجب امتیاز او ودل اقران وامثال
تواند بود والبته مع نشان تحسین وآفرین در استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر راهوس حسن خدمت
نتیجه افزاید رقعهٔ ۱۹- فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن و برادر او غیر
دیوانخانه خود دادن شیشه در راه دست خود شکستن ست قوم بابی در صوبه گجرات از مدتها موقر واسم ورسم سپاهگری
دارند فوجدار سهمیا صوبه غیر از بهبابد یگران دادن دور از عقل ست سورته جائیست که مثل حسن علیخان پسر
آلهوردیخان وصف شکن خان وغیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بودند تا از عهده بند وبست آنجا برآمده
اگر متصدیان آنفرزند بر نقشه عمل شجاعت خان سوم راه روند خوب ست والا این صوبه گجرات ست خدانخواسته

اگر سررشتهٔ عمل بکد وجا بر بهم خورند تدارک آن بطول خواهد کشید بشپیر مختاراند بیت من نگویم که این مکن آن کن + مصلحت بین وکار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه ۲- فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از مهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان ومسافران بغارت میبرند ومترددین را نیست نمی توانند آمد ورفت نمود هرگاه در قرب لشکر او شما اینحال بوده باشد ای بر حال طرق دور رست ومعلوم میشود که منهیان اخبار معتبر را بنفر زنا نمیرسانند از انجا که غفلت وبی پروائی خلاف طریق ریاست وجهانبانی ست کاتبان جا بد بتهدید بتعین نمایند وعمله وفعله بیشین را بسزا رسانند وفوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ وبن گرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ بدعملی تا گوارا توان کرد بیت من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش + ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش والدعا رقعه ۲- فرزند ارجمند عالیجاه آنچه حبه چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی لکچوه نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ارجمند فرستادیم شکر بهرهٔ عطیه بجا آرند ودر ارسال اوالی بینه تلافی ما فات کوشند رقعه ۲- فرزند عالیجاه یاد داریم که بروز تجدید عبد اللطیف قدس سره الشریف رفتیم ودر اثنا کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات گهگون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان طبق ترجمان راندند بیت شاه مارا ده دهد منت نهد رازق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین ست ما تقدیم خدمت فقرا واهل الله برای خیر وبرکت دنیوی وعاقبت خود حصول دعای مزید نعمت دولت نه برای آرزو ومنت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیر ست نصف غلات از حصهٔ رعایا بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند واو وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در پایانها و زوایا و ویران مسکن دارند مقرر سازند وبداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود ودو اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی نعمت مشاهده نمایند به تقریب نالش سکنهٔ چکله کوتره این نقل بیاد آمد که بی اختیار به آن فرزند قلمی شد والدعا

م غلط العوام ہے ۱۲ ن خانقاہ وہ مقام ہے جسمیں درویش اور مشائخ بیت سے رہتے ہوں اور وہاں بیٹھکر عبادت کرتے ہوں ۱۲ ب ترجمان یعنی زبان

فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و تهانجات بخویشان و
اقربای مردارخوار سپرده مستغیثان بحمایت داروغهٔ مذکور بعد آن فرزندی بار می یابند و جمعی از مردم
خوار او با آن رفیق و آماده شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد
و او حق سبحانه تعالی عادل است اگر ظالم رکار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم با مور ما برآید عدل است آن
سزاوار ایم که ظالم را از وردادن بداد داد خواه نرسیدن معنی خود مجوز ظلم بودن است بیت گندم از گندم
بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه ۲۴ - فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفه تا کی بحال
تباه و محروم خواهد بود دیرما و شما حقے دارد لو اشهائیش انچه کردند نتیجه آن دیدند متلف حق به هیچ حال تباه
و محروم خواهد بود دیرما و روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد میرید هو چه کار رستمانه کرد فیل را
از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورد مزد چرا بگیرم برای اخاد خاطر ما
سینه را از کینه دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول سازند بیت قدیمان خود را بیفزا
قدر + که هرگز نیاید ز پرورده غدر + رقعه ۲۵ - فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی
نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ - فرزند عالیجاه روزی
سعدالله خان در حضور پرنور آمد اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود
نقل برمیداشتم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت و آرایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل است عامل بودن بر عقائد و مستقل
ماندن در عین شدائد مقصر نبودن در امور دینی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دریافتن خاندان و ترحم
نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کام روائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا
مظفر و منصور بودن با ستمداد همت فقرا تندرست ماندن از نیت ازاله در دمندان امید رحمت
داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلے محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور

ل مستغیثان بر ترکیب الف و نون فارسی جمع مستغیث کی مستغیث کے معنی فریادی ۱۲ ع حمایت حامی ہونا ... ۱۲ ص ظالم ... ہمارے مقرر کیے ہوئے ظالم کے سبب سے جو ظلم پیدا ہو ۱۲ شه مجوز تجویز سے معنی روا رکھنے والا ۱۲ ه مکافات بدلہ کا یعنی گیہوں کا پھل ۱۲ ک زاہدہ بانو نام ہے کسی عورت کا اور بانو کے معنی لغت میں بی بی اور وہ بی بی جو گھر میں سب سے بڑی ہو اور دولھن ۱۲ ب فتح ... دختر زادہ یعنی بیٹی کا بیٹا ۱۲

... نبوت خاص پیغمبر سے ... مقصد ... الله تعالی کا کسی کو اور ... پیام پہنچانا ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... وحی نازل ... الله ... بیان ... ۱۲

داوند آخر روز چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمود ند خواستم که تنها
متلذذ دنیا شم باآن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲۷- فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ظاهر الیسر ناظر دلوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقارخانه قمار میباز د حیف صد حیف
باوصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هر کاره‌ها را چه شد که خبر نمی رسانیا ر فروشی خواهد بود کار تبان
جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۸- فرزند عالیجاه ظاهر الیشان یکماه طرف دریای تل در صید
کلنگ بسر بردند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا امید هد فاما در صورت فراغ از
سر انجام امور متعلقه که بمنزله فرائض توانگفت خوشنما و خوش آیند ترست خصوصاً ادای حقوق
ریاست که شرعاً و عرفاً واجب مده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره وغیره کتب
سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده
باشد به تنظیم و تنسیق معاملات خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا
ذوق صید افگنی و مارا شوق قلاع شکنی و خرس بچگان گرفتنی هیهات معاش کجا و معاد کو بیت
هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتیم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی
آید فردا رخدا را چه جواب باید داد ع کریما به بخشای بر حال ما رقعه ۲۹- فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان
مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع بیا داز دل کوه ها غم بردار رقعه ۳۰- فرزند عالیجاه
محمد انور سوداگر بتصدیعت بنادر اصلا مناسبت ندارد همینی چنان مینماید که دز دراپاسبان کردن با
کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نیاید رقعه ۳۱- فرزند عالیجاه قصبه دهد از مضافات
صوبه گجرات آمود د عاصی پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر محتشی راکه از مدت فوجدار آنجا ست
مستمال و بحال دارند و حرف مریضان غرض کی فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آنهاست در حق او
نشنود و فرد عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی و گر دارد + بمهر کوچک خود لطف دیگر هست شاها نرا

[illegible]

ملہ قلاع جمع ہے قلعہ کی جسکو
ہندی مین کوٹ کہتے ہین ۱۲ شہ خرس
بچگان ہندی ریچھ کے بچے جسکو بھالو بھی
کہتے ہین مراد بلچیون اور سرکشون سے ہے ۱۲
ہہ معاش زندگانی کرنا اور وہ چیز جس سے
زندگی کرین ۱۲ نلہ بطالت مصدر ہے بمعنے
معطل ہونا بیکار رہنا ۱۲ سلہ بنادر جمع ہے
بندر کی بندر وہ کنارہ دریا کا جہان کشتیان
وغیرہ باندھی یعنے لنگر کیجاتی ہین ۱۲ ۔ سلہ
بالفتح برزگ ہونا اور دریافت کرلینا کسی چیز
کو ۱۲ سے کاری از دست نیاید یعنی کوئی کام
انجام نہو سکتا ۱۲

رقعه ۳۲ - فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقهٔ ضاله غنیم لئیم رفته میگویند
که از قبیلهٔ معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید
در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند کالای بد بریش خاوند والا بنویسند که بعد
اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۳۳ - عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ بوسیده
و حقوق خدمت و نمک نمکخور دیده ورثاو همین دو داماد و یک متبنی اند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن
العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هند و از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی می نمایند رقعه ۳۴
فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبهٔ مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند
خان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار
عامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روز بحضور اعلی حضرت مذکور شد که
رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان با عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خود
مصروف بجان و دل در امور سرکار روالاست و قتی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما
سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف زرافشانی دارم
آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم او را
بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خداترس آبادان کار کمیاب بیت انچه برجستیم و کم دیدیم و بسیا
ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم که بسیار ست و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد
رقعه ۳۵ - فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مسلهٔ سوانح نگار ظاهر میگردد
از روز جزا چراغ و داد داد از دست غفلت داد و داد رقعه ۳۶ - فرزند عالیجاه ما و شما از خوش تجویزه
خوش تمیز در همه چیز میدانم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را تغیر کردن و شبلی انداز خان
را فوجدار سورٹھ دادن عجب مجبا لهو ر تحکمیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آدم آئینه حال باطنست

اینجا پنجهزاریان سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مردار که دران صوبه فی الجمله موفر و معتبر اند بیقین میکردید مضائقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران قدیمی و بیت نشان خود هر کرا لائق دانند برگمارند امان الله بیگ و بهادر بیگ شروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد دیانت دارد و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضایع کاران مطلب جو موجود و خوش کردار الست گو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتر و مهمات متکاثره می فرمود اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مرادبخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب در حالت تجویز نیست کسل از اهلکار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس برای دیوانی نبگاله که بحلیه راستی و کارد انی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آه آه رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه الیشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند دربارهٔ حاجی پور و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز وارد گیر و جور خطیر میشود و از میٹهر گنج قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران غریب البته میپرند امان الله بیگ داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و تهانجات بخویشان خائن و مردارخوار سپرده مظلومان بحمایت امثال آن فرزند نمی توانند سر بفریاد زد حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علی از خاطر میرود فوجداری بیکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند با سکان شهر ممارست دارند و انکشاف میگویم که در دارالحرب عافیت

وغفلت از احوال عمال خود خواهیم شد واقعه نگار و هرکاره ها معتبر و محتاط در محال گذرانند در روز مرّه اعمال حکام بخوانند و بر وقت تلافی پردازند فردچو پرسش گنهم روز حشر خواهد شد متمسکات گناهان خلق پاره کنند رقعه ۸ ۳- فرزند عالیجاه قاضی عبدالله برحمت حق پیوست او خلق الله را در این خدمت خوشنود داشته از سوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او و چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بیغرضی و صلاح اگر دارد بنویسید امری خطیر تر از قضا نیست که نبده ها او جلشتانه بقول و تصدیق قاضی سیر و قتل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم رقعه ۹ ۳ فرزند عالیجاه مادار و خفه عرض مکرر شمار احتیاط شنیده ام این جا سیاوش خان شاه میر وصف منصب پیش و جاگیر سیر حاصل آغشته غرض است و متصدی این کار را دیانت شرط اسدالدین پسر دلاور خان که پیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشند بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این دل خسته از خود رفته بغرض پیوسته جویای انسان ست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهریست از خلقت جبلی و مصقله آب و تاب آن نظر غور و توجه باطنی آقا که نوکر هیچ مر محتاج دو رمانده نماند و جوهر شو رهمه حال روشن و مجلی باشد و در تنگ احتیاج پرده صفائیش نگردد رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه اشقیا از چار کونڈه تا قاد آباد بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود العاقل تکفیه الاشارة شمار اخبر دور و نزدیک و میرسد از احوال بد روز جزا چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدل ست الدنیا مزرعة الآخرة انشطا جواب ابریم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که در باره ستمگاران خدا و مظلومان دعای غیر اثری ندارد رقعه ۱۱ ۔ فرزند عالیجاه ز جانا عزیز تر

۱۴ اور جگہ گذرنے کی ۱۲ ؎ العاقل تکفیہ الاشارۃ یعنی عقلمند کو اشارہ کافی ہی ۱۲ ؎ کیفر حیدر کے وزن پر نیکی اور بدی کے بدی کو کہتی ہین ۱۲

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها
متلذذ نباشیم چند این چیز بهترین اعمال ست رو بدادن بمردم بدرنجیدن بعدم حصول مقصد
رنجانیدن مردم خوب مزاج نخواستن بالکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد
بار دادن پیش خود بمردم جهال دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال کرم داشتن اهل فضل
معروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقاید بخبر بودن از احوال متوکلان بی مکاند
غنیمت دانستن وجود یگان یگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعیکه مصالح امور دنیا و عقبی بوند
درین عصر هم مردم بسیار ند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها گو ظاهر البعد چندی بدتر ازین خواهد
شد فرد من نه وضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین تیر گردد + شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید
بگیرید نگاهدارید رقعه ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ پهلواری که آن عالیجاه برای
سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال همه صفات فرسیت دارد و بر اسپ نیلوفر
و چواخیدن که تبواتر سوار میشوند ظاهرا از سواره آنها محظوظ اند دو اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبا
رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام اله یار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته بگی
ممسک شنک میریزد که اسپان خوب چرا میدهند بهرحال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ - فرزند عالیجاه
تفصیل مصائب سفر سیاق گهاٹ از نوشته وکیل و اظهار جواسیس شنید داشتند حالت نادیدنی
و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان الحمد لله که صعوبت این سیاق سراپا مشتاق بسر آمده
بخیر و عرا و معاودت شد اگرچه چنین ارادت از کثرت سیئات کائنات میگویند اما عمل و الی در انقاع
و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره
باسم اعظم تازه موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که با باجی دهون دهو
قلعه برنالا باسم نول لارا موسوم تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بپرسند رقعه ۴۴ - فرزند عالیجاه در احمد آباد

میر عرب درویشی را دیده اند البته باز برد ند و مدام این شرمنده عقبی و طالب دنیا را اطلاع نمایند و خیرخواه
عواقب امور و سلامت ایمان از زوال و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با جل در دو دهی از حسن عمل عمر این
غافل بیحاصل گذشت قدری که مانده نیز لا حاصل میرود قدم حیات پیش و فکر نجات پس سر فرد
آنچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد + در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۴۵ - فرزند عالیجاه ماجرای
بی ادبی و ناهمواری میر بدهو که از وقایع رکاب آن عالیجاه بفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + معاتب
ساختن او از نظر انداختن او سمت وجوب داشت که بر حقوق مادر پیری می نازد و قول سعدی بیت
منت منه که خدمت سلطان همی کنیم + منت شناس از و که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر ملک شنان پشیمان
را بجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوبست ع که مستحق کرامت گناهکارانند
رقعه ۴۶ - فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت
عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از راه
کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه روزگار کمتر اند شاید بنظر شما آمده باشد
جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و آنها به پرداز و بکار خود بسازد
و گوش بحرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب و متصدی
خوب غنیمت هر کرا خدای تعالی برتبه اعلی فائز گرداند باید که تفحص اینها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد
و اگرچه بیگانه باشد و از جاهل هیچ هر بیگانه نشود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست
قرابت دوست اقتادنیست رقعه ۴۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا
شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بد گمان نباشد و همه را مشمول عواطف
الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل

می شوز حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضائع کار ست رقعہ ۴۸ فرزند عالیجاه روزے
اعلی حضرت متام بغسل خانہ تشریف آوردند سعد اللہ خان و علی مردان خان بموجب الحاظر اشرف استفسار
نمودند آنحضرت فرمودند کہ چند کس از ناظمان ملک و مال طعمہ اجل شده اند و مردم دیگر را فروشکوه بالفعل
بنظر نمی آیند کہ زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشہ اینکہ مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد ست
قلیچ خان عرض کرد کہ رونق مہمات خلافت از لے بنیاد منحصر بہ میمنت شخصی قدسی ست بالفعل پنج کس از نوکران
خانہ غلام چنان تربیت شده اند کہ بمنصب والا پادشاهی خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات انهار او
اند بمجرد استماع انحرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد کہ آخر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت و
سیرت آنها کرده شود چہ خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه تمشیت گیرد چنانچہ بر وقت بحضور پرنور
بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوہر انسانی و کاروائی داده هر یک بعنایات و قدردانی
خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول
عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافہ داده فرمودند ع ای وقت تو خوش کہ
وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانہ پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت
یکهزار مهر بابل استحقاق بخشش کرد رقعہ ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب خان بیشکار بخشی شما نوشتہ است
بیت هر کہ تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون - اگرچہ برے آنچہ کرد دید اما اگر اسعیجا
ناروا جائز نمیداشتند خوب بود معهذا قصاص گرچہ از آئین عدالت ست لیکن دل آزاری
موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجاست گہ گفتہ اند ع در عفو لذتی ست کہ در انتقام
نیست + رقعہ ۵۰ فرزند عالیجاه سعادتتوام محمد اعظم حفظہ اللہ وسلم شما حالت اسپان سوار
نادیده آید جہانگیر بادشاه بہ چنین آختہ بیگی سیاست شدید مینمودند خطاب صف شکن خان باین
بیجو هر خیلے بیجا شد ع برکس بنهند نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت ست کہ آدم بی شعور ضائع کار

مہیا شد و باید کرد کہ از محن و مشاق سفر و سیاق وقت ضرور تجویز موقع نمی توان نمود البتہ آنکس را از بندہای رکاب خجستہ تجویز کردہ عرض نمایند فردا ہمین مردمان باید ساخت چہ توان کرد ہر دمان اینند

رقعہ ۵۱ فرزند عالیجاہ واقعہ نگار پرگنہ لولی و برادر خود می نویسد کہ پانزدہ شانزدہ ہزار روپیہ ہر سال زر راہداری می آید و این دفعہ دار زیادہ از ہزار و دو ہزار داخل جمع نمی نمایند فی الحقیقت این راہداری نیست راہزنی ست مال حرام محض حرام ست اگر از صد ہیچ و جمیل یک میگرفتند مضایقہ نداشت چون برین تقصیر خیانت امین ظاہر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبہ و دیوان صادر میشود بعد اثبات فہمیدہ خواہد شد آنچہ از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوار است و سوای آن مال خالصہ شہر لفیہ ست در عصر اعلیٰ حضرت شخصی ہنگام عبور سواری از خواص بآہنگ بلند برخواند کہ این عصر میمنت اثر جامع حسنات ست خدیو عادل و زیر اعظم خیر رس و بیران متدین خلق اللہ مرفہ الحال شکرانہ این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جملہ مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این حرف سواری راندن بندگی مکث فرمودہ بندہای خاص را از دور طلبیدہ دست بفاتحہ برداشتند و اول تینبا خلعت نواختند سعد اللہ خان را نوقت بسمع والا رسانید کہ مصالح بقدر خواہش بقدر جوہر پاک بہم میرسد

رقعہ ۵۲ فرزند عالیجاہ سعید خان بہادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلیٰ حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد اللہ خان از حق نگذشتہ گفت خوشا حال سعید خان کہ چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدہد بر زبان مبارک آنحضرت رفت کہ نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارہای ماست صاحبان رسالہ این منت بر ما گذارند کہ دبیر خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان و سپاہی قبیلہ و از بسیار میخواہیم ہر جا رسد بہم سانند و از نظر اشرف بگذارند امیر انور را عرض نمود کہ آدم ہر صنف در عصر اقدس مشغوف حسن عمل کہ میکند آخر کار بمنصب ہر خور و عطای خلعت فاخرہ امتیاز مہیا یافتہ حکم شد

که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر کفاره انهمه حسن توفیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۵۳ ـ فرزند عالیجاه روزے بها
اهل دیوان سرکار برادر مهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تقاوی است
ایام ماهین از سرکار والا طلب است به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعدالله خان فرمودند
که از روی سر رشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض ساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این چنین
زرها از خزانه تنخواه نمی شود ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه
بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روز دوم سلسله مشرف غسلخانه میباشم
علیا رسید هما نوقت شقه ببرادر مهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آورده فرد یا صاف دل مجادله
با خویش دشمنیست ÷ هر کس شد بر آئینه خنجر بخود کشد ÷ دریافت صدق و بطلان خاصه ابنای
ملوک ست بهادر امل کفایت خانه شما د سعدالله خان صیانت مال میخواهد هر گاه فرد از دفتر شما در
شده بود بایستے تحقیق نموده که تنخواه آن از سعدالله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن
بندهای بادشاهی خصوص سعدالله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح
کاران صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند آخر روز بهان محمودی
زر دوزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعدالله خان انعام فرمودند رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه این
نقل زبانی شخصے معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد روزے اعلی
حضرت علی مردان خان و سعدالله خان را در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان
فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر به رتبه
خلافت فائز آید وزرا و امرا بی حسن تدبیر بر سر کار آید در اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و
پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و شیقه کم حاصلی و ویرانی شود شما حبة الله با فقرا و صلحا صحبت داشته

۱ یعنی ساتھ اپنے لڑنا ہے
ایسکی مثال یہ ہے کہ آئینہ جو کھتا ہے
دل سے اسکو اگر کوئی خنجر مارے
تو اپنے اوپر گویا یہ خنجر مارسکا
اور ظاہر ہے کہ آئینہ میں اپنی ہی
صورت مقابلہ میں ہوگی ۱۲ ش
پناہ مانگتے ہیں ہم خدا سے ۱۲

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نه کاهد و هیچکدام بد بزبان نیارد و بعد ما
هر که از پسران ما فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضے وقایات اندیشه بخاطر راه می یابد که همین
پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو نیکوان و دوست
بدان واقعشده ع بابدان نیک بد به نیکان ست * شجاع تر از سیر چشمی و صفی ندارد و مرد بخش
مجهول الکیفیه باکل و شرب ساخته دائم الخمر ست مگر فلانی این عاجز فانی ذی عزم و مال اندیشن نظر می یدا
که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مصرع مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده
ایست * آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواند و میلش بکه باشد رقعه ۵۵. فرزند دلبند من
میگویند علی مردان خان و ابو سعید خان مرزا و قلیح خان روزیکه سپاهیان را اول تواضع قهوه
میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بمردم
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این قسم
و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت بخورند شخصے در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود
که هنوز موقع سپاس و موضع صد سپاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان ست آنه اندیشه
سستی دین و ایمان در زمان مستقبل نیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورها شدید ظهور خواهد
یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر لا لغار تگری خواهند گرائید خلیفه
عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق
زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد دستران بوزارت اختصاص خواهند
یافت مردم ذوی الاقدار از بیم بیکدیگر و به عقد عمداً با اصلاح کار نخواهند پرداخت مستحقان امور با وجود
گوشه نشینی امین نخواهند بود و بی شعوران و ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدران
خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید و زنان صالحه از فسق و بیمهری شوهران تلخ خواهند نالید

بازان بروقت نخواهد بارید حکام غلات را بالعرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک زرخیز
کاروانیان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواتین علانیه ساکن خواهند بود و مردمان
پوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۵ - فرزند عالیجاه فاضل خان سرهادی شما درگذشتن
دل بدرد آمد پیر را از دار سر براه کار خوش اعمال بود علت تحاویل را سر حساب میداشت و خانه ای
بی سروسامانی از میر سامانی خود روشن میساخت رحمه سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه بانها
گرد سید محمد خان میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت گیر چون متعلقان شما اکثر ملازم میشوند
حالا قابل خان را میخواهیم از شما نگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال
ست تا آمدن عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد در حق حافظه مریم بنشیند
ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت میگیرد مکرر به رمز و تصریح
نصایح میکنم که رگهناتهه سعد الله خان خدمات مالی به برادران خود نمیداد و گفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلاد اند خدای تعالی رفیق بدها را هدایت کند یا گردن بشکند رقعه ۵۷ -
فرزند عالیجاه آنچه ذائقه پسند عم الثمره پدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست + رقعه ۵۸ - فرزند عالیجاه جان حاصل زندگانی پدر صوبه
گجرات مثل بنگاله دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود
بر وفق من بعد عمل نمایند تا آنوقت که آنهم قریب است بوعده و وعید کار منشی باید کرد و فوجدار پرگنه
که پیر مرشد است بنابر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹
فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مهتر جبرئیل پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من
میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقد آن نیست

رقعه ۶۰ - فرزند عالیجاه هدایا که امرا برای اوالی آرند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه
این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین بعمل نیاید رقعه ۶۱ - فرزند عالیجاه ترکی که این
مرتبه فرستاده اند صورت و سیر خوب دارد از اسپ اولین هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه
فرزند عالیجاه موسوی خان را بتجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار هم خوب آید غنیمت ست
صورتش بی نیست سیرتش نمیدانم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم + کلیه اینست هر کرا خدمتی باید فرمود
تفحص احوالش باید نمود که ابنای دنیا در ابتدا تقدیم حسن خدمت فریفته مینمایند و باز اغراض نفسانی
را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامانان فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که
آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مرضان غرض را مقلب القلوب
دوا کند رقعه ۶۳ - فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار
فرزندزاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعه ۶۴ - فرزند عالیجاه
شما سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه همه جهت آنجا مهیا باشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران و درین
ماده جزرسی البته لازم ست رقعه ۶۵ - فرزند عالیجاه از وقایع زبدة المفصل معروض بارگاه والا
گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند سنتای شیطان همتای شقی بیچاره را شکست
داده چیره باق خانه قافله را بسلامت آورد فی الحال الغ الاشتر و جانفشانی در رفقایش سزاوار تحسین
و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ - فرزند عالیجاه میر
جلال که از آن فرزند ارجمند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود سید زاده
کریم النسب صحیح الحسب چرا بر آوردند رقعه ۶۷ - فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفا
آنها بی سببی نخواهد بود قدر یاران اندک حرف باز ناختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض انمعنی تا آفتاب مستتر

بدیوار ایشان با چنین خیال بہر حال اگر بحضور اقدس بیایند و منصب یا دستاہی اختیار نمایند مضائقہ
نداریم رقعہ ۶۸ - فرزند عالیجاہ بیت ہمنشین تو از تو بہ باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + از دیوانہ
مسموع میشود کہ در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچارہ کہ بوالی نرسد داد دفع ظلم از
سر او نکند مظلمہ در دیوان قضا بنام والی عامل نویسند و بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن کہ دیگر بیا درکار او مجال عرض نباشد چہ معنی دارد اگرچہ استقلال آدم کار بہر قدر باید افزود
بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بجز روایات ساختہ او نپرداختن محض بیچارہ یا عمی یا بد نشین و باش
بیگانہ او + در دام افتی اگر غوری دانہ او + تیر از رخ راستی کمان را کج دید + بنگر کہ چگونہ جست از خانہ
او فرد بترس از آہ مظلومان کہ ہنگام دعا کردن + اجابت از در حق بہر استقبال می آید رقعہ ۶۹ - فرزند
عالیجاہ افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و ہمہ دانی و جز رسی حرف خوبی عرض
نمود کہ بی دیانتی مخصوص ہنود و جمال نیست راستی را بخلاف و خلاف را راست وانمودن ہنر خاص
ست خیلے خوش گردیدیم و بجمیع مقربان اہل غدر تا حضور قدغن فرمودیم کہ احوال ہر کس را بی کم و
کاست عرض میکردہ باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعہ ۷۰ - فرزند
عالیجاہ جسونت کھتری را ہر گاہ اعلی حضرت بخطاب رای تیبار بخشیدہ دفتر دیوان تن فرمودند ارشاد
نمودند کہ میان ما و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت نو سرفرازان و اضافہ ہر گاہ رجوع شود چہار پنج منصب
در آخر روز کہ ما در صحن غسلخانہ نقشہ صوبجات و عمارات می بینیم از نظر بگذرانند تا حسب و نسب ہر یک بنظر تامل
در یافتہ برای جاگیر حکم فرمائیم ہمچنین داروغہ داغ تصحیحہ حکم بود ہر قدر در دستگاہ داغ بمواہیر بخشیان بیایند
بعرض قدسی رسانیدہ اسپان بداغ رسانند و محلہ در دیوان بنمایند بسبب تعب یساق بر مشتاق توجہ از کار تا
بہر خا لہذا در تنسیق ضوابط اختلال کلی راہ یافت آنحضرت مکرر میفرمودند کہ دیوانیان سرکوب امینان و
فوجداران و داروغہ عرض مکرر و کرورہ بخشیان و منصبداران اینہا را در تدبیر و فیق شعور باید کہ بہتر از ہمہ

باشند رقعه ۲۶- فرزند عالیجاه ماحمر اکی ادبی وبی اعتدالیهای هدایت کیش پنجابی که بر مزار فائض الانوار
شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه گشت آن عالیجاه را بایستی که هر گاه آن نابکار باین احوال منکر دران مقام رفته
مناسب تھا ۱۲
بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشقال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار
بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقعه نگاری برین نیاورد از نیجا گرز بردار شدید تعیین کردیم
بیائے مجهول ۱۲
آن لعین را بسته بیارد و ناکسان که برو کار آیند چنین کنند ما را در چنین مقدمات رو داری هیچ یکے
از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد رقعه ۲۷- بخط انور در حالت نزع صادر شده
سلام علیکم وعلی من لدیکم پیری رسید وضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم
جمع عضو ۱۲
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسے که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مالگذاری و رعیت
پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم ورد و سشتانی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست و از نفس فنا نشانی پیدا نه و از استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرده جز جسم
و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه بیجا پور رفت اما نزدیک ست و آن عالیجاه از ان هم نزدیک تر
عزیز القدر شاه عالم از همه دور تر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان رسیده
لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه چو من مضطرب که از خداوند تنهائی گزیده در عالم اضطراب است و چون
پریشانی ۱۲ بیقراری ۱۲
سیماب بیقراری فهمند که حسب الغمتی داریم هیچ با خود نیاورده ام و طرف گناهان همراه می بریم نمیدانم که در چه
عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بالطاف و رحمت امید قوی ست اما نظر بر اعمال و افعال
تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هر چه باد باد ما کشتی در آب انداختیم + صیانت
بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بعالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور ست که خلق
و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگوئید وقت رخصت ندیدم اشتیاق

نظام ۲

[illegible]

باقی مانند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن مالک دلها خداست کوته اندیشی مؤنثات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع

رقعه ۷۳ بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کام‌بخش که در وقت آخر حیات در قلم فرمودند

فرزند جگربند من در عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از امکان در رضا پایمودم چون خواست الهی نبود دگوش رضا کسی نشنیده حالانکه از همه بیگانه میروم بر بی‌بضاعتی شما ترحم دارم اما چه فایده عذاب و گناه هرچه کردیم ثمرهٔ آن با خود میبرم عجب قدرتست که آمدم تنها و میروم باین قافله تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت هر جا نظر میکنم جز خدا نظر نمی‌آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر و بال آخرت موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم ست حفظ و احتیاط بندها بجسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک ست انچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدامی سپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطرابست بهادرشاه جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک بهندوستان آمده فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول ست و حال بیگم داند

اودیپوری والده شما در بیماری همین بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هرچند گندم نمائی جوفروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا از اندازه روا دار کشیده والسلام

رقعه ۷۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرائی نمایان و تحسین او آن شد و فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه در صله حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش بملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن حدود پرداختن

برکردن ۱۲ ذلیل کرنا ۱۲

چواهر ابنای کوست توجه برگمارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نه شوند
که ملک زشماست و ماخوذ آفتاب لب بام رقعه ۷۵ - فرزندزادهٔ بهادر فرزندان مزاجدان برای
اضافه محله داران و واقعه نگاران نوشته آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا مینماید بلکه اگر دانند خدمت واقعه
نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقع نماند ست چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۷۶ - بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد
اعظم شاه بهادر فرزندزادهٔ بهادر مرانخارج بعرض رسید که هنگام بودن فرزندزاده در فتحپور خبره
مران بر موضع دو دهره که جهة مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب به آن
بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما نه نگاشتند
و سوال و جوابیکه میان هم واقع شده بچه معنے مخفی داشتند رقعه ۷۷ - فرزندزادهٔ بهادر چون
شماتتار قلعه بریتی شاه راگ که بیشتر گرفته آید گزرانیده آید این مکرر ست و از فرزند عالیجاه نیابر
اینکه در سیاق ست گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۷۸ فرزندزادهٔ بهادر برای
دفع امراض ظاهری در دفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترقب نمایند جمیع فضلا و علما متفق
دور کردن ۱۲ نقصان ۱۲
اللفظ اند که دم کردن سورهٔ اخلاص و سورهٔ فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست
واگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن وغیره اجناس معمول ولایت و اهل
اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلیٰ حضرت هم در سالی
دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده همه وزن آن اتاقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار
هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با جناس جداگانه که در صدر تسوید یافت عنصر خود را وزن
کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب مناسبت ضعف و فقر و عجز ناتوان + در دمان
هم دوا + الله شافی الله کافی رقعه ۷۹ - فرزندزادهٔ عزیز سودای آغا بانه جلیست منصب بادشاهی بدون

ل تنبیہ جھکانا ۱۲ ت آفتاب لب بام یعنی جو بالکل غروب ہونیکو ہو یہاں مراد واقف کرنا ۱۲
ہے قریب المرگ ہے ۱۲ سه واقعہ نگار واقعہ نگار نماند یعنی اخبار نویس جو کسی خبر لکھنے
والا نہیں رہا واقعی حال کو چھپا رکھا ہے ۱۲ سه چہرہ بیچا اور بے شرم ۱۲ ه معذرت
نامہ وہ خط جس میں کسی کام کی بابت کوئی عذر لکھا جاوے ۱۲ ت ترقب قافیہ ترقب کا ترجمہ فارسی سے اردو
امید رکھنا ۱۲ شه متفق اللفظ اند یعنی ایک زبان میں سب کا ایک ہی قول ہے ۱۲ شه عنصر مادہ اور اصل
جسم ۱۲ ... مراد بدن
کو کہتے ہیں عنصر مبارک ...
کردہ یعنی لیے ایسا ... یہاں مراد
شود ... بیان کرنا ... کسی غرض
نام ... جانا ۱۲ الله ... بلیات ... جمع
... ۱۲ الله ... سود ...
لبیبہ ... اور ... آغا بانہ ...
جلیست یعنی سود ... سامنے
... اسکے ... لگانے ... اور غور
... حیثیت ... بیان ...
... مضمون ... کہ
... تقصیر ...
۱۲ دوسرے اظہار عتاب مکتوب الیہ پر ۱۲

خدمت و بودن رسائیه رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند با نوکر خود
کنند این سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ ست آن نور الابصار را این کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا بگذشت + تلخی و خوشی و درشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن وی بماند
و بر ما بگذشت + آینده چنین عمل نباید رقعه ۸۰ - فرزندزاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء
کارها باستقلال قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بد راه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت
و معصیت کشد ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۸۱ - فرزندزاده بهادر من میان خان عالم
مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت ست برای دلیپ رای واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد
و در تالیف دل نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای امیر سامانی فدا خان را
فرستاده شد رقعه ۸۲ - فرزندزاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکند
و نیول کنیز را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارها آن نور الابصار سزاوار تحسین و آفرین
بسیار آفرین بسیار و شمشیر خان شما هم بدبر درستی ست کار خوب از آدم خوب مے آید ترکند را شمشیر گده
موسوم کردم کی را گرفتن و دیگر برا دعوی کردن حصه حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت کاسه چشم حریصان
پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ - فرزندزاده بهادر دلجوئی لشکریان جزو اعظم فیروز نیست
آن سعادت نهاد عالی نژاد و بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیان است آهر چه بیامن تفضلات الهی
بران بیاد و ابزاد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک رقام خواهند کشید
و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزندزاده بهادر مجلة همراهان خود که
خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او منظور آمد از توپ درهکله

وبان و رام جنگی و جزائر و گھڑتال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانها
یراق و دیگر لوازمه طمطراق آن قدر باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا آمد تماکه
مضاعف وی یابید چرا از راه ضائع میکنید در بی مصرف صرف مینمائید انچه در کار بود ساختنش ضرور
د دیگرهمه خود ساز نیست رقعه ۸۵ - فرزند زادهٔ بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال
خالی نیست مارا یا مالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق انچه صواب باشد
برنگارند رقعه ۸۶ - فرزند زادهٔ بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که با قبال
ابد اتصال این بقربها دشوار است تا باید چه رسد همگی بمیامن افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که
خلق الانسان ضعیفا واقع شد بیت از خداوان خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف
اوست رقعه ۸۷ - بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزند زادهٔ حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضی کارهای ملکی در پیش ست و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بکارهای سرکار والا و شوق
کرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلی خان را به نیابت درآنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی و ا
حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸ فرزند
زادهٔ عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم برحق که و دیعت خالق ست خوب نیست خاصه انبیای ملوک
را از ارتکاب آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق و البعث حق و الصراط حق و الجزا حق بالسر و
الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد تا نونهال مراد از خاک
انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سودای خاص از کجا آموختید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بردارند یا خود شمارا بهتر از دیگران
میدانستیم و شد نمی انگاشتیم ع خود غلط بود انچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ - فرزند زادهٔ عظیم القدر
الیشان که درباب تنخواه پرگنه ستگرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیر خواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای مطلب از آن فرزند زاده کرده اند
مضائقه ندارد و الا سر چنین خیالهای خام در گذرند که اخلاص و دوستی نمی فزاید بل آشوب پندار و
غرور را شاید رقعه ۹۰ - فرزند زادهٔ عظیم اگرچه احداث تاڑی محال سری بدر و زر اندوزی دارد
لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان بر انداز
را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زرخیز و زر
ریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند
رقعه ۹۱ - بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد
متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که شنبه بستم ربیع الاول است حال شجاع هزیمت روزی بلشکر
ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سزای کردار
ناهنجار در کنار تمام او بار خویش دیده بیت از دست و زبان که بر آید + کز عهدهٔ شکرش بدر آید
تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد از جنگ پشت که بنزد غنیم
آمده منزل کردیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهر الوطن خود بره دو خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران
المبین باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور و الا الوازم سرور و شادمانی تبقدیم
رسانیده بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پرداز د بالفعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می آئیم
رقعه ۹۲ - بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خلعت بخشی گیری
دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا
آمدن او آن مزاجداران ازین دفتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب
نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته بود دستش گیر بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + فدوی نجابتخان بهادر بنویسند سوداگران سپاهان وغیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور نداشت و یاد موت که قریب تر از شهرگ او ست چرا گذاشت از سخط الٰهی و غضب بادشاهی بترسد و آنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانه خود دیوان کرده می نشیند ع چند گوئی خانه و این خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد کنگین زمرد با و مرحمت میشود لیکن تمام خطاب و القاب نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و متفرق کرده عنایت کنیم فردانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر یکبار مرد زروح الله خان آورده بود دیدم بطور اخلاف نه بشیوه اسلاف بر چنین کس پند میان عبداللطیف قدس سره الشریف جیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را المی دیده باشید گفتم او نیا داران غرق عصیان اگر لحظه هم بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای آنست که درویشان حال بر روشن بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را ببینید کور باطن تر شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده استاستغناء بوجه الله تعالی العظیم واتمنا لما لمرتبة الکریم هر جاکه باشد اختیار دارد و بعد ازین را خود را از ملاقات بیا زارد و آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استغفار این کار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجیده حیله سازی و کار پردازی نفس اماره بود الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرها ست این کی مرده است + از غم بی آلتی فسرده است + الحمد لله که از دوازنکراو راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس ست آن فدوی اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکتانند خود هم سید صالح و کریم النفس ست اگر بخضوع ع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا

عزیز الوجود ۱۲ وزدنی کرنا ۱۲

واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ - حسب التماس آن فدوی که عنیق الله خان بحال شده در دو شروط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و دهی ویران نگردد سوم عهده فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پرسازد که مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آورد دنی باشد سند دهد و الاخلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر کرا امیر ناحیه میکرد در عهد نامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید احیانا اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم یا سه درم بگیرد زیاده از ین ندارد پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا یا رعایا قبیله دار و آشنائی منظور نکنند و دیگر هم شرط بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم است تا که پیروان ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الکریم رقعه ۹۵ - آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیه صواب اکبر اتبر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در پهر قریب قندهار مقیم شده باشاره والی آنجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیه نامرضیه می کشد فرموده آید

نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت با کاسه پر خطر + ندانم که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند بیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصالح تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران حسب الداعیه که با فروختن نائره قتال دولت را بجسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان به ندامت داده یکی از انجمله دارا شکوه بوده

اگر نصائح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید وحق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را نمیگزارد
که دمی چند باسایش برآرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام

رقعه ۹۶ - فرد فرستادۀ امجد خان متضمن بے اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخش پیش
آن فدوی فرستاده به محمد یار خان هیچ سن از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار
الخلافت آینده تغافل نکردن درچنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست بر نگار دو فرمان
هم میفرستم اگرچه درکار نیست فرد چشمی دارد و عالمی در نظرست + دیگر چه معلم وکتابت باید + از نوشته
عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد
با آنکه افواه وقائع پیش ازین رسید عجب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده
اگر درکارها رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونۀ معاملات درگاه الهی ست در می آید
باوی بنویسید که این بدعت خانگی را که در راه چیده است بر دارد والا برداشته خواهد شد
استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه بیت بس کنیم ورنه بیم کانرا این بس است + بانگ دو کردم
اگر در ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شبیه قلیج خان علیحده شده ساده است اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب وچنین قلیج خان ست بداروغه جواهر خانه بگوید که مهرکن طلبیده تمام
خطاب وکنده بخان مذکور رساند

رقعه ۹۷ - خطیکه روح الله خان بآن فدوی فرستاده بود
باطوار مطالعه درآمده امور تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود بفرستید واستدعای بجای کمی
عبدالله خان کرده بی آنکه کاری از ظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سر کار ست عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب جل جلاله از وکار دست بسته
نگیرد تا این عنایت گرانی نکند و کاریکه بهای او دلیپ در خواست کرده اگر پیش از رسیدن در او
این قلعه چرا امیگرفت در جلدوی آن چنین رعایت میداشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

له اللهم الخ ترجمہ یا اللہ نیک کر دے امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو اور بخش دے امت محمد کو رحمت خدا کی ہو محمد اور ان کی اولاد پر اور اولاد کی اولاد پر اول اور آخر میں ۱۲

عه یعنی دماغ نے مدد نہ دی ہو اور یہ کہ قوت حافظہ نے مدد نہ دی ہو اور قوت حافظہ کا مدد نہ دینا کسی چیز کا فراموش ہو جانا یا دماغ کے مدد نہ دینے سے مراد بالکل ہوش جانا میرے نزدیک یہاں یہی معنی مناسب ہیں ۱۲

له بدعت یعنی نئی چیز پیدا کرنا ... خانگی وہ جو ... استغفر اللہ ... بخشش مانگتا ہوں اللہ سے ... گناہوں ... تحقیق خدا رزق دیتا ہے جسکو چاہتا ہے بے گنتی ۱۲

اگر بخاطر او یا تفضل محض ✚ رقعه ۹۸ - امیرخان امسال ڈالی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیز با ضلایع
برآمد بنویسید که زود زود در سال میداشته باشد اگرچه درکار نیست و فدحرص قانع نیست بمیل زن
اسباب معاش ✚ انچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست ✚ رقعه ۹۹ - آن فدوی را عمرها آنکه امیرخان
درگذشت اگرچه ما راهم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست ✚ آن فدوی بدیوان
دارالسلطنة لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن مهردر بجد وکد تمام که نقیر و قطمیر و دامی درمے
بلکه پرکاهی فروگذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز تبقید هرچه تمامتر خبر گرفته و از متعلقه و لحقه با امید
و بیم استفسار کرده هرچه باید در قید خود آرد که این عبارت چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا
فساد رعایا فرزندان زهد شرح نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او پرسے پاس
خاطرش این معصیت برخود گرفته بودیم اکنون چرا باز گیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئله بسیار گفتم دم زدم ✚ رقعه ۱۰۰ - محمد خان را صدائے اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک
حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکنانند و مخلصخان در باب عنایت دیوان بناظم خواهد نوشت بکرم خان
هرچه کرد نیست خواهد کرد ✚ رقعه ۱۰۱ - سرپیچ یمینی بپسر محمد امین خان داده ایم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رسانند
که دوسه تا بقیمت مناسب آخر زر بنظر بگذرانند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ به شخصیکه از چهار هزاری منصب
کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل ست برائے دلخوشی او چنین عطا مضائقه ندارد اعلیٰ حضرت هم
به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسید و بزرگ شد آن بستن آن نهی فرمود ✚ رقعه ۱۰۲
فدوی وگاه حسین علیخان با فرزندزاده معزالدین بهادر بر همزدگی نمود و بے اجازت برخاسته آمد
چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مرد ربقدر ✚ کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود ✚ اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیات
اعمالنا ✚ رقعه ۱۰۳ - انشائیکه فرزند ارجمند بآن فدوی خلاص پیوند نوشته بودند به مطالعه در آمد

ے ہموار وہ جگہ جہاں اونچا نیچا نہ ہو ۱۲
ئے ... چھوٹا ... ۱۲
... اور ... تقسیم ... ۱۲

ے دو چیزے برابر وزن میں ہوتا ہے ۱۲
شہ دم زدن خاموش ہونا دم زدم خاموش ہوا میں ۱۲
ئے ... عہد جوانی سے ۱۲
شہ برہم زدگی یعنی بے لطفی اور برہمی ۱۲
شہ پناہ لیتا ہوں میں طرف اللہ کے برائیوں سے اپنی ذات کی اور برائیوں سے اپنے کاموں کی ۱۲

برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهة تسلی چیزی بایشان نوشت رقعه ۱۰۴- آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید کم خوب نباشد اول اینکه صاحب لوست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گویا روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او متعینه اوست باوجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته بجای دور دست رود یا مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضائقه و الا بودن دور رکاب ولی رقعه ۱۰۵- فدوی با اخلاص زمانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین بود رخلافت مقرر و ضابند و طلب سپاه بسیار شده جائیکه اینقدر مناصب نامناسب و مواجب بموجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود اینهمه انعامات و رعایتها بیجا بظهور رسید چه ابا شد حافظ قرآن اند و فاضل بقرآن و لا تبذر تبذیرا هم یاد ندارند و تقسیم این گاهی سهوا هم نمیخوانند مبیت چشم باز و گوش باز و این کا+ حیره ام در چشم بندی خدا+ دیوان هم مجهول است و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدنیست رقعه ۱۰۶- با اخلاص ابو الوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات تیار باشد و همین کارخانه تیار داشتنی مندرس شود از مسلمانی بعید است بخانسامان رود حکم رساند که هرچه در کار باشد بالطهار دارو غه سرانجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷- فقیر شنبیه بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود که این هم بریا باشد و اکثر اقوال و افعال و کلی از نهان رد فتوح مستخلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال است هرچه بکسی دهد برو حلال است و اگر از محصول چند ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شر ملک و دولت و برای خود اختیار نموده آنرا

صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویشی بی پروبال چه طور حرام تو انگفت و چه شنید
بپرسید اگر معقول گوید بعرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند والا هیچ مبتدعان را که زخود چیزی را (یعنی ہیں سیامان ۱۲)
ونسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه سست نه نهیان مبتدعان را در مجلس راه (یعنی جواب ۱۲) (یعنی تابع نفس ۱۲)
نمی داد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند وایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۸ فدوی
باخلاص گلمه فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت رخصت خان مذکور نفهمیدیم که صحبت این فضول با
پادشاهزاده بر آر نخواهد آمد اما چه کنیم مار البطور را نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند بار بانعدی
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا بینان کم باید کرد و سیاهه کمی را بطرفی خطاب بهادر بدفتر بخشی دوم
داد حسب الحکم آن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود آزرده کند
و بالقای منت خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم مردان جان بناموس داده است
همین پور ولی نعمت را مر اگران نیاید بایستی باین وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی بالتماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی با فات کند خوبست این اشاره در حق او بدهد و بادشاهزاده
عرضداشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر سنتای شیطان هم تا حضور (جو چیز کہ فوت ہوئی ۱۲)
نشان
بخان فیروز جنگ برای آن سزا دار سر جنبانید تاکید بنویسید که پیش از دست برد و دست جبار
بندد ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست رقعه ۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و
چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ناکرده کار رست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و بکمی مراتب متعینه باید نمود
اگرچه من تربیت طالبم ع پیرم وسر رشته گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است
و مردم آن شهر را بجان آورده گر سر عافیت او مینچار و یا ملک را بی ملک یده مراتب و بخشی بنویسند که
بطلبد و آخر رو زیاده گر دانعرض رساند تا کمی منصب هوش آن بیهوش را فزوده آید فرد باید نواخت +
یعنی منصب اسکا گھٹا دین تاکہ اپنے ہوش مین آجائے ۱۲

له غفر الله الی آخره
الله تعالی بخشے اسکے گناہ ۱۲ ته اللهم الی آخره ترجمہ اے الله دکھا ہمکو راہ سیدھی اور سلامتی اوپر راضی ہونے والون اور تسلیم کرنے والون کے ۱۲ ته فضولان اخ
یعنی جھگڑا لو لوگ ۱۲ ته مرا از خود
نهیز گردان بچکا ہے ہوا الوانکا اسکی صحبت پر ہرگز اسکا کسی سے ہوا نا ۱۲ ته لفظ وا
سانتهه موافقت ہونا ۱۲ ته لفظ وا
سے قبل لفظ باید محذوف ہے یعنی چاہیے
کہ جیسا دیدہ کیا یہ واو معطوف ہے معطوف
علیہ میں ۱۲ ته
نفظ نوشت قبل نقرہ کے میں ہے
اقبل کے نقرے کے لفظ کرد پر ہے ۱۲
محذوف تم اسکا عطف بھی
ته منت نیکی اور احسان کرنا ۱۲ ته
خدمت فروشی اظہار خدمت کرکے کچھ
کام کسی سے نکالنا یا خدمت اپنی مخدوم
پہ جتانا ۱۲ اسلیے کرو فروشیدن یعنی نمودن
و ظاہر کردن بھی آیا ہے ۱۲ ته جان
بناموس داده یعنی جان بعوض عزت کے
دینے والا اسم فاعل ترکیبی ہے ۱۲ ته
سر جنبانیدن چیم فارسی سے ایک طرح کی ٹھوکر
کو کہتے ہیں اور روه اسطرح سے ہے کہ
ایک شخص کسی کی انشستگاه میں بیٹھ کر
چیز تو دون سے م
سامان کا گھٹنا بخشی ان اور اصطلاح جا او رکاب مراد ۱۲

فرق خر انرا بچوب بست + بیرون نهند چون قدم کجروی زراه + زبردست خان سپاهیست و در کار بادشاهی به
از پدر در دار السلطنه لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنانند که مرد و رخو شدل کند
کار بیش + رقعه ۱۱۰ - فدوی با خلاص کام بخش معامله نافهم را بجانه محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده با هم
صفا داد دنیا نه متاعیست که از برد نزاعی رقعه ۱۱۱ مقرب خان که به تسخیر پرناله مامور شده حسب الحکم در باب
دستگیر کردن نیما را او باید نوشت و تاکید زد و رفتن خان مذکور به سرش در توقف که آن سیه بخت باد
غرور حریه از راهبری بنا بر نزاع با قوم بیرگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که بر و دیا بد
تو آن بی راه به مسلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار
رساند رقعه ۱۱۲ - آن فدوی فرد اباغ برود و گلدسته تفریح بدست آرد و مردم چوکی امروز چه از سائر
و چه غیر آن که همراه او خواهند بود و استرضای خاطر او کوشیده سر در سر او خواهند فرود
چون از و گشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳ - فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را به استقبال
باید رفت و بام را که اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ - فدوی درگاه مخلص خان
بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه
عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد حاکی آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا
شفا دهد و پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار او را رابطه او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سیپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که بادشاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنسه پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن
فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی نمایند
اگر گرفتن را نامی بجا و کشایش قلعه از و تواند شد چه بر از این والا سردار خان هم کهنه عمل است

بدنسبت باشد رقعۀ ۱۱۵- فدوی درگاه فرد الملازمت بادشاهزادۀ عالم بهادر مقرر ست بخشی الملک
و مردم دیگر را بافواج خود ها برای استقبال باید رفت و بآئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت خوشا
وقتی و خرم روزگارے که ما یے برخوردار وصل یارے + رقعۀ ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی
که عین باشد در کار نیست این علت را از میان باید برداشت مهم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باقتضای
حسب المسطور هم پروانه زاید ست قولی ست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بوده هر که آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیۀ ماضی بود دیگر مردم کشمیر نمی شود بجای
کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست + الحمد لله که چنجی فتح شده دارا نامرد و گریخت گرفتنش
هم چندان کار نبود اما با اغماض کهنه عمالان از دست افتاد چندی دیگر دکان سروشدنی شان گرم
ماند بآنها باید گفت که بخوردید دنیا را پیشتر از انکه شمارا بخورد در رقعۀ ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر
تنگ گرفتن بار علی بیگ خود را از چه راه راست نهی این امرد شرع نیامده و مرتبه ولایت خود
دارد چرا بر کلوا و اشربوا عمل نمیکند و مارا و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدای
بخشنده + اعلیٰ حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلافت
از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینه ها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز برانها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در
درنزهت و شادمانی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا می باید هر روز یکبار خود رفت و تما
مقید ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
و صاحب آباد و اعز آباد و نور باڑی و سرهند باڑی که تعلق همشیره عزیز القدر دارد
و غیر با تقیید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال با تفاق بیوتات کالمعاینه بنویسد

برنگار دل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند که تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود زیاده
صورت شکست و ریخت بر آن ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب * فآها ثم آها ثم آها * رباعی افسوس که عمر رفت و هشیاری نیست
دردا که امید خویشتن داری نیست * گفتم که چو بیدار شوم روز بود * هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این قیدهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا
تا موافق شریعت غرا فیصل و حیف و میل بر کسی نرود و الحمد لله قاضی ما متدین ست و صالح و متقی چشم
بر این آن ندارد در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و وارضو الحکم القاضی شجاعت خان ناظم
صوبه احمد آباد باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باد باید نوشت فدائی قدر را که دیده جزو بیست
کار کلی هنوز در قدرست * اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست در تنبیه مفسدان
و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی لعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این راجهان بادنیست * عاقبت زین نردبان افتادنیست * هر که بالا
تر رود ابله ترست * استخوانش خرد تر خواهد شکست * رقعه ۱۱ شجاعت خان درگذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاروان بود در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد دو سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمائیم
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الله الرشاد درین مقدمه بهتر از
خیر اندیش خان دیگر کسی نیست امیگویند که پشیمانش از کار رفته باری او را با دیگر برامقرر نمایند و صفی
الله خان بد نامیست مقدمه ابراهیم خان در کشمیر ان حفظ الله خان خوب نوشته و مآل اندیشی دخل
ندارد و بیست حیف برین دانش و آئین او * کور شده دیده حق بین او * در باب دینداری تحقیق

له یعنی کیا میں نے زندگانی کو کھیل کود
میں ہی افسوس ہے ۱۲ عه قاضی القضاة
وہ قاضی جو سلطنت کے سب
قاضیوں میں معزز و مکرم زیادہ تر ہو ۱۲
عه شریعت وہ قاعدہ اور طریقہ جو
قرآن مجید اور حدیث شریف سے بنائے
گئے ہیں ۱۲ عه این قدر را یعنے
اس قدر ترقی جو کی گئی بالکل تھوڑا حصہ
ہے اس سبب کا جو ہمارے دل میں
ہے غرض حوصلہ بڑھاتا ہے تاکہ
ترقی آئندہ کی امید ہو

عه شجاعت خان اور یعنی ۱۲
عهدہ عہدہ کا مرتبہ انکا ہو گا خوش آئندہ
استمالت الفت دینا یعنے اپنی طرف مائل کرنا ۱۲
باتوں سے کسی کو اپنی طرف لانا ہے اور
عه تحقیق ہم واسطے خدا کے ہیں اور
تحقیق ہم واسطے اسکے توفیق ہے اور
عه الله ہی ہے ہدایت دینا ۱۲
سے مراد ۱۰ دیہ ہو نا ۱۲

حق از دست دادن چه معنی دارد و از اینجاست که گفته اند قاضی و این تحقیقات متعصب باید
کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اقتدار جمیع
غالب را منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر هم کم بودند درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است
خود کجا. رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود و هزار سوار از تابینان او کم باید کرد
و بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها برهم میکند حق ست ع راست تا ید خواجگی بر بندگی. رقعه ۱۲۰ روح
الله خان درخواست مهر در احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سر رشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدرستی ضبط
شده در یافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای امین و کروری تعین نماید و آنچه جاگیر داده
باید پروانه بدهد و هنگام ضرورت جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعین نمود که بیلداران ما خزانه باد برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیل باید کرد و یاد رخط خود منظوری نموده باید فرستاد بل حرف آخر بهتر این مرد از آن جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد انهمه فروتنی برای آوردن مطلب خود بود و از درون هم
شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد فرد از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش
هر چند جامه تنگ سنگ جزو بدن نگردد رقعه ۱۲۱ - ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن
توپخانه تعین ساخته روح الله خان را درین کار متردد نموده اگرچه آنهم کار بادشاهی است اما بخان مذکور
بنگارد که بفتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح
قلعه مورچال فرستاده او بنظر آمد همیکه برای مورچال مقرر کرده است خوبست و به چندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد و لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها

نزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و برد مے این عقیده کشائشہا بد فرمان ہم درین

ماده بفرستیم وانچه باید بدستخط خود ملزید تاکید مینویسیم بیت بامیدها چنین شاخ شاخ + بداریم چشم

کشائش فراخ + استغفر اللہ استغفر اللہ رقعه ۱۲۲ - از افراد فرستادهٔ سوانح نگار لشکر فرزند زاده

معلوم شد که شکر اللہ خان باوجود نزدیک نمود از شدن غنیم بشرب خمر مشغول اند و خود سعادے نکرد

کسانرا به تنبیه آنها فرستاده بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشا رقص گذرانیده

باقتناع محترز و ممتنع نمیگردد برین ممنوع قصد اصرار دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی

چیزها بسیار بر خانه زادان تربیت کرده نامی بندند باید که آن فدوی بدیوان برنگارد که همراه

راچنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ - بفتح اللہ خان بنویسید که حسن خدمت مفصل

از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما آئین جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل

نکند و بازرده کردن سرگروه ها را سرگردان نماید رقعه ۱۲۴ - استمند خان فوریکه مشعر خرابی جاگیر

خود بسبب چهاونی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن گروه

شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق

خود را به جمعیت شایسته بانطرف بفرستد رقعه ۱۲۵ - سید سعد اللہ کمر خطوط بما فرستاده و

اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را

خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در

مقدمات اهل خدمات که لفحوای آیهٔ کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالم اند

دخل نموده باشند هرچند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است در هر ورق مستدعی

بودن خود بدعا موت فی اللہ والمنوده اند حق است فی هذا الموت حیات این نیازمند درگاه

بی نیازهم همیشه این آیهٔ کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی

بالصالحین دردارد و درمعنی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صعوبتها بجا می آرد اگرچه فضلاء
حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه به تحقیق خود نگارد و السلام
رقعه ۱۲۶ - تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را
معلوم شده باشد چون تنبیه آن وجداکردن بادشاهزاده نادان ضروری بود کریم و بر سر آن مس
القرین آنچه آوردنی بود آوردیم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و صحبت سفله چوانگشت
نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرکند جامه سیاه + بشومی هم صحبتے او بادشاهزاده هم گمراه
اند چند چیلیه اگر در خیمه اش به تیاقداری باید نشانند و از حال وخبر باید داد رقعه ۱۲۷ - خانجهان
بهادر باین جستی اول مثل کهنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید
خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین
عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برائے تسلی او باید نوشت
و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم واشود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک بطور خود میگذارد که این کس گوش بحق و حقیقت دارد
آنهی ز بند نفس بهمان و ما را در تبعیت و میران نظم مهربانی و ید و آن لطف نخست + آنکه کردی
گمرهان را باز جست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه ۱۲۸
هیبت و ترس ۱۲
امیر الامرا در گذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله وانا الیه راجعون مطالبه هم دارد دیوان
یعنی مرگیا ۱۲
بیوتات آن صوبه برائے ضبط اموال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور گرفتگی
هر قسم که میسر آید مبلغها بادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتے رعایتها
ممکن ہوا ۱۲
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانند بدیگری هم درین باب گفته ایم اما گمان
روایت قبیله دارا و نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که به مرضیه خود براستی

نکات نون ... [illegible]
یعنی نکتے کی جمع ... [illegible]
لطیف بات ... [illegible]
معروف ہے ... [illegible]
ومن یکن الی آخرہ ... [illegible]
شیطان ... [illegible]
زنجیر ... [illegible]
کلام تازی ... [illegible]
چیلا لفظ ہندی ... [illegible]
مین فارسی ... [illegible]
... الفاس ... [illegible]
لفظ ترکی بمعنی عصا یعنی چوب
دستی کے ہے تیاقداری چوبداری
چونکہ دربان کے پاس بھی لکڑی یا لاٹھی
ضرور رہتی ہے اسواسطے مطلق پاسبان
کے معنے مین مستعمل ہے ۱۲ الدرک
المنافقین ... ترجمہ تحقیق ... [illegible]
... درجہ مین دوزخ ... [illegible]
اعدی ... زیادہ دشمن ... [illegible]
... نفس ... دونون پہلو ... [illegible]
... ۱۲

وتندرستی ظاهر خواهد کرد اما اﷲ‌ بند خان هم برای این کار بندبست متعین باید کرد و مراتب لعرض رسانید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هم هست نسبت با وکیل می آید رقعه ۱۲۹
(تفسیر: اس صوبہ کی دیوانی کیلئے ۱۲)

این کار بیوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خو نیست اما سپاهی ست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آن فدوی هر چه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی برهان پور شخصی دیانتدار مطلوب است

الالهم فالاهم رقعه ۱۳۰ اکرم خان در چه کار ست باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف

از چه راه او لی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود + حج زیارت کردن خانه بود +

اللهم ارزقنا خیراً رقعه ۱۳۱ لم فرستاده فرزندزاده بهادر باید گرفت اما بیشتر وکیل ایشان را گفت که

بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ لم مرشد علیخان ضابطه است و خالی از تدین
(دینداری ۱۲)

هم نیست این کار را اگر با وگفته شود شاید که بهتر از دیگران سر انجام نماید از طرف خود به پرسد مقدمه که

بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنید باشد فوجی برای تنبیه قولناشان او و باش تعین
(هوشیار کرنا ۱۲)

باید کرد خان بهادر حمید چه طور ست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصة ظلمی نشود اما
(بیائے مجہول ۱۲)

زانجا که ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضے جاها احکام موافق الوقت تغلیب

نفس بی اختیار صادر میشود از علماء مسئله بپرسد الحمد ﷲ که نیت خود بخیر ست شاید که تکبیر دانما الاعمال

بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبدالرحیم رحلت کرد دنیادار

متقی بود از جگر داری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم
(محنت و مشقت ۱۲)

خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این را به از طرح است پرسیدم چیست گفت افضی

کش فرمودیم که در سرکار والاهم سه چهار همین طرح و نام تیار سازند از کمر بر آورده نذر کرد و عرض

کرد که تا آنها تیار شوند این تیار محضر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد و احوال پسران او

معروض دارد یا بعنایت اﷲ خان بگوید که عرض نماید بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴

مجوز وا لی تشد برا در زبر سے مجوز بمعنے تجویز کیا ہوا کے اسم مفعول بمعنے تجویز کیا ہوا ہے ۱۲ ف الالاہم فالاہم کا احصل کہ مشکل و مشکل ہے ۱۲ ف حرمین شریفین فاسے سعفص کے زیر سے ترکیب مضاف و مضاف الیہ دو حرم بزرگ مراد کعبہ شریفہ و مدینہ منورہ سے ۱۲ ف اللہم ترجمہ یا اللہ روزی کر ہم کو نیکی ۱۲ ف تکبیر دوئی ضمیر راجع ہے خدائے پاک کی طرف یعنے

شاید خدا سموا فذہ نہ کرے ۱۲ ف انما الاعمال الخ ترجمہ نہیں ہیں عمل نیتوں سے یعنے ثواب عملوں کی بھلائی اور برائی کا نتیجہ انسان کو اس کی نیت پر لحاظ کرکے ملتا ہے ۱۲ ف رحلت رحلت کردن سے مراد یہاں مرنا ہے ۱۲

خانجهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست تا بکجا بر وقعا
درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بدتر ازین ست نظم
کشتن این کار عقل و هوش نیست + شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و در کشید + معده
اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست + گو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش این خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر
آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی
(یعنی کافر لوگ ۱۲)
سیر گوید نی هنوز + اینت آتش اینت تابش اینت سوز + چون قدم برد و نهاد از لامکان + آنگه او ساکن
شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق
را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شگاف + تا بسوزن بر کنم
این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روئی رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیهم
(بیابانی مجهول ۱۲)
الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوب بیگه نصرت جنگ با آن مزاحدان فرستاده بود بمطالعه در آمد برای
(ذوالفقار خان ۱۲)
داؤد خان نوشته است و در روا اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا
فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خرج امکان
(نزاید ۱۲)
ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هرچه ضروری باشد بفرستد و قلعه
داران آن طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ
برساند الحکم لله الواحد القهار و یفعل الله ما یشاء رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان واضح شد که
بی جهابت بسزا رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر
(قصه جهابت خان ۱۲) (فرمانبردار ۱۲)
و اسپ و فیل رسالت باید کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده و ادراک ازین مژده سرور ساخت و کیل را
(باید کرد ۱۲)
هم اگر تربیت حاضر در شده باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر برآورده ایم و

لے تا کجا غافل ہے اور دنیا کی طرف غالب ۱۲
لے سخرہ یعنی ہنسی مخول یعنی پیغمبر علیہ السلام
لے وزن یعنی ہنسی ہنسے نہیں اور دوزخ کا
لے معدہ یعنی پیٹ کا اس میں کچھ لینا ہے زیادہ ہو ۱۲
لے ایک نیا بالکل چیز داری جائے ترجمہ بار و دوزخی
لے طبع کل اردو ماں خیر نفس سے دوزخ ہے
لے ۲ وان نفس و دوزخ کی طرف مائل ہوئی
ہم چیز اپنے کل کی طرف مائل ہوتی ہے ۱۲
لے کوہ قاف بسوزن برکندن مراد ہے بہت مشکل کام کو آسانی سے
ساتھ انجام دینے سے ۱۲ لے الحکم لله الخ ترجمہ علم خدا کیلئے ہے ایسا خدا کہ
یکتا اور زبردست بزرگ ہے اور کرتا ہے
الله جو چاہتا ہے ۱۲

زنجیر از آن میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه[1] هم عنایت شده

جواهر خان خبر بگیر د رقعه ۱۳۸ - سوانح نگار روز بروز دست در باب سید مبارک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا

ندارد خود و را در اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صلابت خان صوبه دار اکبرآباد

خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را هم در باب اعانت او باید نوشت و نجابت خان کور تسلی نامه قلمی ساخت

چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد رقعه ۱۳۹ - هنگامه که به اهتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم

ست رو نباید داد دل پشت و کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست هیچ آدم متدین خبردار کجا بهم میرسد ایشان

را چنان فربه کرده اصطبل[2] را نخوئی و نق داده بود که گفتن است نمی آید اللهم اغفره وارحمه وانت خیر الراحمین[3]

بسیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسید مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نمانده و الا اهم فالاهم

رقعه ۱۴۰ - همین پور خلافت برای اضافه پسر چار مین نوشته اند ظاهر اسواران فیع القدر زیاده اند برابر

باید کرد و افزونی ذات خورد و بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد

میان صفوی خان مهند و صحبت برابر نیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم[4] الآیة تهدیدی بهند باید

نوشت رقعه ۱۴۱ - روح الله خان بآن وضع زرها ادا کرد این مشرف المدار میخواهد باین روش جرمانه

هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصبدار را در حضور استعداد آن نباشد و کیل را

نشانده همین وقت مبلغ با دستاهی بگیرد و اشرفیهای مار النصیب[5] مین یا باقی نکند اعلی حضرت طاب

ثراه برای جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریره شد یقین نموده زرها را معروض وصول در

می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان در ایامیکه بمنصب وزارت سرفرازی نداشت در غسلخانه

نشانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور را از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت

برشده دل ایذا دل آزار و کمر بست آنحضرت برادر ناجهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفائی

داروغه را از خان بهم کور دوله ها دهانز رقعه ۱۴۲ - پیشکار صدر الصدور مستحقین را اکثر بحضور می آرد دیگر غرضی

[1] علاقہ یعنی جس کے ذریعہ سے وہ حصہ جو خنجر اور تلوار میں لٹکانے کے واسطے ہوتی ہے چنانچہ امیروں کی تلواروں میں بڑے قیمتی قیمتی علاقے ہوتے ہیں ۱۲

[2] اصطبل الفرس کے [illegible] ۱۲

[3] اللھم الخ ترجمہ اے اللہ بخش دے تو اسکو [illegible]

[4] [illegible]

[5] [illegible]

در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگلی
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ مرصع سه نجان مذکور باید گفت یا آنکه
عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نمیدانند که این جماعت درین عرصه مستتید
که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگیاشان چنین عرض نخواهد
کرد و اگر کسی کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود
بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا عطای اسپ سرفراز و
دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زیرا که بیرای احشام قلعجات
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب یکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکنند او را خود
برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نگاهداشتن عیسوی خان
از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برآورده برهان الله خان
که از بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهر او شکست سه نجان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت که این
صورت چرا بامعنی بوقوع آمد نتیجه ره مآل کار در نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید غله در قلعجات
نخواهد بود و دزدان بران مردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند آمد قابو چیان اگر طلب گرفته گرم
کار مانند غنیمت ست و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت
که فی الحقیقت کار خدا است برهم نمودن بزندگی و دریوزه حق مردم مجاهد پایمال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسروان مآل ست آئین کدام مومن نمک حلال ست بهرحال فیض الله بوصول طلب از تمامی
احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان معاونان بدنیان بر خود لازم داند

ان اللّٰه لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دست و بدستی مجوّز عنایت اللّٰه خان که از حضور مقرر

شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم نبود چه کند

ناچار است اما اگر چنین بود چرا برخاسته بنا بر اگر تنخواه نمیداد نیامدن خود میداد ندیم او هم از طرف خود نا

نویسد رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدر آبادی ظاهر از لاهور در گذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور

پدر رحلت کرده ورثه دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت

تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین نوکران گماشتهای خلیفه اند به مستحقین و ضعفا

دیگران را در ان نصیبه چه حسابه رقعه ۱۴۷ امر حمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود

و دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آید بمحرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته

عقل و در کند آن فدوی باد بگوید که دامن بدستور یکه در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا اقدام

در غسلخانه نگذارد و مرد را باید که الفت بالباس ساده و پرکار داشته باشد زینت تکلف خاصه زنانست

و بهمانهامی زیید و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸

ما که پان نمیخوریم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم آب و تاب نیست هوشیاری و جزرسی داروغها

آنست که همه وقت همه جا کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار مجرائی آنها ظاهر شود

و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها برما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان و دولت خداداد ما معلوم

کنند و رونق و شکوه او معائنه نموده ناتوان نبیان پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و این همه مباهات

حقا که بحساب ناصواب رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه و الخلافت

مهابت خان صادر شده جواب نوشته نوکر همچو باید الشکر اللّٰه و المنة رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت

خان عبدالرحمن درگذشت به آدیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناتهه

سعد اللّٰه خانی را چیانی که برای تق مهمات دیوانی بود میگفت که سرکار والا به کسے باید فرمود

که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد +علیل غرض رقعه۱۴۹ آن فدوی مدار المهام
حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شماهر سه پسران
دیوان قدیم خود را برآورده فهم و فراست وکارسالے رسا دارید مختار ید حالا با فضائل خان میر هادی مرزا محمد
عنایت الله خان را واسطة المطالب ایشان کردیم باید داشته باشند که کوکلتاش خان رحمین نظام
دکن و روح الله خان هنگام صوبه دارے حیدرآباد مصدر بعضی وضعها ے نامناسب شده بودند مصلحة
چندی معاتب داشتیم و آخر نظر برقدم خدمت با نها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که
عرش آشیانی اکبر بادشاه روزے میفرمودند که تودرمل بے تقصیر قطمیر امور ملکی و مالی شعور تمیز دارد و اما
غرور ش خوش نمی آید ابو الفضل ما و مدبود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را انداختن نیز
لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت فرزند خدا آراست مسلم بزرگی و الطاف +که جرم بینید و نان
برقرار میدارد رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکه فرزند زاده از بیمار
پور آمده بدیدنش نرفته روانه برار شد و لفظ سپه سالار که مینویسید از نوشته وکیل معلوم شده
یا خبر غیبت درین ماده نه فرمان رفته نه گفته ایم بنماید که منصب سپه سالاری را از کجا پیدا کرد رقعه ۱۵۲
محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روزے سواری شنیده
که این را به نسبت او مردم چه قدر بد میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود
نکرد و جزای اعمال حق است خود بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت
نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند ظلم کردن بدست
و پیش آوردن ظلم بدتر از ان گرسنه را خدمت دادن عزا بار اکشتن است دیده و دانسته
از عهده باز پرس آخرت که در نشکست بر آمدن مشکل چه جا یقین داشتن جاگیر باید داد اما
خدمت نباید داد وداع داد وداد از دست غفلت داد داد +غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانے

قطمیر کی تحقیق ادپر گذری ۱۲
ے نواختہ را انداختن یعنی ترقی دیکر ماتحت کو اسکے منصب سے درجہ میں گھٹا دینا ۱۲
شه دکان چیدن دکان کا آراستہ کرنا دکان لگانا ۱۲

چیده بدرویشی[1] متهم گردیده برآورد نش ضرورست نیست نمر دانند اینها صورتان[2] اند لبته نان اند
ومرد شهوت[3] اند جهلای[4] مبتذل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایان کو اسلام کجا رقعه ۱۵۲ عالیجاه
تتمه طلب در سرکار والا دارند التماس تنخواه به پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت با چه کمل گفت که تتمه طلب باقی تنخواه[۱۲]
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه و نقدی و قیمت جواهر وغیره آن محسوب خواهد شد
سوداگرانه[5] نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها و امرا موقوف میداشتند یعنی چوتهائی مهربانی ہے[۱۲]
در عصر ما همه ضابطهای ضابطه شد بعضے اوقات عمدة الملک بجا خود میگفتند که ما بکار سیر و نجات
گاہے مامور شده ایم اگر گاہے اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید و اینهمه تمغه
زبانی هر کارها بالفظ بعرض والا رسیده بود در تیولا که از عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر
ذوالفقار خان هجوم[6] آورده رسید نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ کمک طلب است حکم والا نام
عمدة الملک عز اصدار یافت که بکمک پسر خود راز دو درساند چون در رسیدن وا همال واقع شد توقف[۱۲]
بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که بر وعرصه تنگ است در زود شتافتن
تساهل[7] چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی صادق برآمدن دیگر است ع دیگر عجوز و منا زکه ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴ سهل انگاری[۱۲]
فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شرافت انسانی
در حق و بشیر است باوجود اینهمه اهانت[8] منصبداران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی یادنمی آرد بیت
من تو هر دو خواجه تاشانیم بندهٔ بارگاه سلطانیم عجب عجیب[9] این مقولات سعدالله خان است که الف بصورت
قلم و نون بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دوبیت قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یعنی بڑا تعجب[۱۲]
یا تصویرے از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط[10] لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا
نیز هم چشم خود شمارد و امتیاز نکیه بیاید مراعات آنرا امر عی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزندزاده محمد عظیم مرز
عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید این خیرخواهی بجه المیه

[1] متهم ہم پیشه درتائے فوقانی سے تشدید بدنے اسم مفعول بہ اہتمام سہو یعنی تہمت رکھا گیا ۱۲
[2] صورتاند یعنی مردوں کے اخلاق اور اوصاف انہیں نہیں بلکہ فقط صورت مردوں کی سی ہے ۱۲
[3] مرد شهوت یعنی اپنی خواہش و آرزو کو پورا کرنے والے ۱۲
[4] مبتذل ابتذال سے وہ جو نزاکت اور نفاست ...
[5] ...
[6] ...
[7] ...
[8] ...
[9] ...
[10] ...

در خاطر گذشته اگر شاه ایمای این مطلب بآن فرزند زاده کرده اند چه مضائقه و الا ازین خیالات در گذرند

اشاره ۱۲

که اخلاص دلی نمی فزاید بل از افزایش غرور پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا و انا ادعوا ان یرحم

کلهم و یدخلهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ - خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرائف انسانی و جوهر خدادانی

و همه دانی او خط بر میداشتم رضی الله عنه این دار مرگ ارشاد بسیار دارد و فواید شناسا پایدار

دل دانا و چشم بینا کو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر

از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ

من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما چه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا سعادتخان را نیابته

عین کے زیر سے بیمار پرسی ۱۲

فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار ما فی الضمیر کند از میوه های نورس بچه اینجا هم میرسد انگور ست اما اطبای

یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس

نقصان کرنے والا ۱۲

بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدان

آرزو مرا برسان + رقعه ۱۵۸ - خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج لا علاجست فدوی زاده را

زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات و ارادات امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خواهد رسید

روزینہ مقررہ ۱۲

فرد هان مشو نومید چون واقف نهٔ ز اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد

اینچه دل از فکر آن میسوخت بیم هجر بود + آخر از بیمهری گردون باهم ساختیم رقعه ۱۵۹ خان فیروز

جنگ یکرنگ من الحمد لله دوی زر قلبی منست بیت گر در یمنی و یا منی پیش + در پیش منی و بی منی در

منی - از احوال شبا روزی اگر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست و بر خانه زاد

عنایت الله خان را ندیده ایم جای وخالی ست ع شاخ گل هر جا که روید هم گل ست + رقعات

بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ - نصرت جنگ بیرنگ من دل این ملک در قلمرو

ماندهان دهلی بود و بر بهمان متغلب انه تصرف اینها بر آورده اند ایشان را منهمک و مستهلک بلذات نفسانی

هلاکت چاهنے والا ۱۲ غالب ۱۲

مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هرچه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند
از نوکری خود دیدند سیوا وغیره نیز با نها سلوک بد نمودند بیت در یاب کنونکه دولت هست بدست
کاین دولت و ملک میرود دست بدست رقعه ۶۱ الم ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواهید
را گذاریم و تغافل از امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مگر نخوانده ایم
یا سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم رقعه ۶۲ خان نصرت جنگ را و دلیپ وغیره متعینان
خود را برای التفت خان پیش پا دشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست آنها
اگر کوتاه باشد در کار خللی نشود فیها که بعضها با را نامی بیجا بیک کمان تیر می ندازند و نمی فهمند
که خود را نشانه تیر و بال آخرت میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل
مشو فرد صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة ۔
رقعه ۶۳ الم نصرت جنگ بی ریو رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد
الحمد لله صورت یافت اما خرچیکه درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هندوستان
مبلغهای کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمیندار از
بیجاپور که اصل ست تغلب و تصرف است نبیره سیوا پدر سیوای جهنمی ست ملکش ظاهرا چندان استحکام
ندارد و حاصلش هم بگفته رسید می مسعود خان متوفی هفتاد هشتاد لک هون ست چرا در تصرف او باشد
حقیقت ملک و تدبیر نزاع از و دار نائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود
رقعه ۶۴ الم خان نصرت جنگ من را بایک تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از نیها تواضع
از نیها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن
بخل نمیخواهد خلاف امر بیست سوار میدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر بنده های خدا چه

مجلس پیشگاہ صدر او رصدر کے سامنے بچھانے ہیں ۱۲ منتقم اسم فاعل ہے معنی بدلہ لینے والا منتقم حقیقی خدا تعالےٰ ۱۲ کافر حربی وہ کافر جسکے ساتھ دین کی لڑائی واجب ہو اور وہ ہے جو دار الحرب میں رہتا ہے۔ دار الحرب وہ مقام ہے جہاں کافر کی حکومت ہو اور مسلمان عبادت کو اپنے مذہبی رسوم ادا کرنے کی پوری اجازت نہو

دشمن ۔۔۔ ۱۲ ۔۔۔ استفسار ۔۔۔ دفینہ ۔۔۔ ۱۲ ۔۔۔ حفاظت کرنا ۱۲

خواهد شد. فرد فکر شته تلخ دارد جمعیهٔ اطفال را + عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوش است + بهر حال ز اربابِ کار به
ذوی الاعتبار را همه حال هراسان و ترسان باید بود + در لحظه الحفظ و الامان باید گفت رقعات بنام مرزا
صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ امیر زا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب هزاری
و دو صد در دیوان تسلیمات بجا آرند رقعه ۱۶۶ امیر زا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب هزاری و دو صد و
پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای دو هزار روپیه بعرض بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم (پروانہ وغیرہ ۱۲)
مشعر این عطایا یادبزنگار دو قمن عقاد اصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه (عطیہ کی جمع ہے ۱۲)
دار الخلافه شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت اراده گوشه گزینی و استعفای
منصب نوشته است هرگاه گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست باد سپرده
باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را
درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت
رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند این حرف چند روز است که شاه عالیجاه (یعنی شاہ عالم ۱۲) عرض نموده
که کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیکذات است با کسی دشمن نیست
و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول است (جمع ظالم ۱۲ جمع جاہل ۱۲ نامعلوم ۱۲) ای خود فکر کرده دید از حال خود
چرا غافل آید و مقدمه موت خود همانست که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های
های افسوس بیت گهی ز دست گاهی ز دل گاهی زبانم + بسرعت میروی العمر متیر سم که
وا مانم + اگر مناسب داند بعالیجاه بسپارم و اگر کدورتی باشد صفا دهم نادر امانت این فانی خیانت (مراد ہے ۱۲)
نکنند هرچه بخاطر رسد بزنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان یروز ابو الوفا حاضر بود
که درویشی ساده دل آمده چیز برای عیال خواست گفتیم فقیر را بدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان
دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه وهم ست و این

له اندیشهٔ فردا عین ... حقیقی مضمون ... ان جو ... فیامت ... زندگی ... بھی ... ترجمہ ... نیکی کا ... المعدہ

جوتے کے تسمے سے زیادہ اور زیادہ نزدیک ہے گردن کی رگ سے ۱۲
گریبان دریده مراد مفلس اور بے سامان سے ۱۲ مردم فقیر فقیر الخ اس فقرہ میں مردم سے مراد خود فقیر ہیں یا جو دعوی فقیری کا کرتے ہیں یا مردم سے مراد وہ لوگ جو ہر کس و ناکس کو فقیر سمجھنے لگتے ہیں ۱۲

صورت پریشانش نفس پیچ وار تقلید اند و میگویند للّٰہی + اللّٰہم[۱] نبہنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین

رقعہ ۱۷۰ ہدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی برخود مینازد و بحساب ست حال

اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج دو مین در آنجا با عالیجاہ چنان فہمیدہ باید گفت قطعہ نخشی[۲] خبر

با زمانہ بساز + ورنہ خود را نشانہ ساختنست + زیرکان زمانہ میگویند + زیرکی با زمانہ ساختنست

خدا گوش شنوا و بینا دہاد والسلام[۳] علی اہل الرشد والسداد سلوکی کہ این کور مکان (ہوشیار لوگ ۱۲) با بادشاہزادہ

کردند کیفیت او شنیدہ باشید چہ کنیم خود کردہ را درمان نیست و ما بطریق عرالکفر این نکحرامان حکم کردیم

و گونہ اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود کہ این بیدینان آنقدر جرأت بہم رسانیدہ اند کہ بحضور

بادشاہان دروغ عرض خواہند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادتمند نمود خوب یار باقی صحبت

باقی انشاء اللہ تعالی می فہمیم بالفعل حسب الحکمی (یعنے خواہند نمود ۱۲) بنام فرزند عالیجاہ نوشتہ زود بیار علی بیگ

بہرہ و حسن بیگ و یران کار چکلہ کوڑا برعایت خویشی (یگانگی ۱۲) فضل اجمل تغیر نشد و سکنہ آنجا تواتر فریاد

میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند ع اگر تو می ندہی داد روز دادی ہست + آخر الدوا الکی[۴]

این چکلہ از جاگیر ایشان تغیر خواہد شد و عوض نخواہند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان

را میان حسب حنا جاگیر و رعایا و عامل این گفتہ گفتہ اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در

بعضی محالات حصہ سپاہ شما زور ظالمان ست آدم خدا ترس و آبادان کار چیدہ فہمیدہ بمیزان

فکر سنجیدہ زود تعین نمایند کہ از روز جزای الذمہ ما و شما شویم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع

نگاران ابنای جنس امین و فوجدار بناشد (قیامت ۱۲) رقعہ ۱۷۱ بہدایت اللہ زبرین رقم بگوید کہ این رباعی

در بیاضیکہ با بادشاہزادہ محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خوب (نام خوشنویس ۱۲) بنویسد رباعی آتش بدو دست

خویش در خرمن خویش + من خود زدہ ام چہ نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست

منم دشمن خویش + اے وای من و دست من و دامن خویش رقعہ ۱۷۲ امیر جلال الدین کہ

ك ۱ اللہم الخ ترجمہ یا اللہ ہوشیار کر ہم کو غافلون کی نیند سے ۱۲ ك ۲ نخشی ایک شاعر کا تخلص ہے جسکا شعر اس لفظ یاے تحتانی نسبت کی ہے نخشب ایک شہر ہے ترکستان کے شہروں میں جہان ایک کوئین سے حکیم ابن عطا نے ذرس چاہ سے چاند نکالا تھا جسکی روشنی کئی

کوس تک پہنچتی ہے چنانچہ ماہ نخشب مشہور ہے ۱۲ ك ۳ والسلام الخ ترجمہ اور سلامتی ہو اوپر راستی والون کے ۱۲ ہو جیو درستی اور ... ك ۴ آخر الدوا الکی ترجمہ اخیر دوا داغ دینا ہے ... بعد کی دوا داغ دینا ہے ۱۲